

نقدی بر دو ترجمه

علی خزاعی فر

۱. نقاب مرگ سرخ و ۱۸ قصه دیگر

نقاب مرگ سرخ و ۱۸ قصه دیگر چنانکه از عنوانش برمی آید، مجموعه‌ای از داستانهای ادگار آلن پو است که "برای اولین بار" به صورت کتاب به چاپ می‌رسد. پو یکی از پیشگامان داستان کوتاه است و داستانهای او برای هر نسل خواندنی است. بنابراین انتخاب پو از دید ترجمه و نشر انتخاب خوبی است. اما این فقط یک طرف قضیه است. مسأله اساسی این است که مترجم بتواند پو را به زبانی درخور آن ترجمه کند. بدیهی است این نکته در مورد هر ترجمه ادبی صدق می‌کند. در مورد پو، مترجم باید زبان او را بشناسد و تصمیم بگیرد پو را به چه زبانی در فارسی ترجمه کند. پو زبانی بسیار کهنه و دشوار دارد. کهنگی زبان پو باعث شده است که او در میان خوانندگان انگلیسی زبان نسلهای پس از خود محبوبیت چندانی نداشته باشد. زبان کهنه پو را یا می‌توان به زبانی مشابه یا به زبانی امروزی برگرداند. بودلر شاعر فرانسوی پو را به زبان امروزی برگردانده و چنانکه گفته‌اند محبوبیت پو در فرانسه به دلیل ترجمه زیبایی آثار او به قلم بودلر است.^۱

خواه پو را به زبانی کهنه خواه به زبان امروزی ترجمه کنیم، ترجمه پو کار دشواری است. مترجم باید آن چنان به زبان تسلط داشته باشد که بتواند سبکی مشخص بیافریند. درک درست متن و ترجمه درست تک تک الفاظ کافی نیست. سبک از الفاظ بوجود می‌آید ولی فراتر از آن است. سبک انسجام دارد و انسجام، حاصل پیوند و ترکیب پذیرفتنی و یکدست کلمات است. به نمونه‌ای از ترجمه یکی از داستانهای کتاب توجه کنید:

Presently I heard a grown, and I knew it was a grown of mortal terror. It was not a grown of pain, or of grief — Oh, No! — It was the low stifled sound that arises from the buttom of the soul when overcharged with awe. I knew the sound well. Many a night, just at midnight, when all the world slept, it has welled up from my own bosom, deepening with its dreadful echo the terrros that distracted me. I say I knew it well. I knew what the old man felt, and pitied him, although I chuckled at heart. I knew that he had been lying awake ever since the first slight noise, when he had turned in the bed. His fears had been ever since grown upon him. he had been trying to fancy them causeless, but could not. He had been saying to himself, "It is nothing but the wind in the

chimney. It is only a mouse crossing the floor," or, "It is merely a cricket which has made a single chirp." Yes! He had been trying to comfort himself with these suppositions.

اکنون صدای نالهٔ خفیفی شنیدم و دانستم که ناله‌ای از سرِ وحشتی خاکی است. ناله‌ای از سردرد یا اندوه نبود. وای، نه! صدای خفه و آرامی بود که وقتی انسان از هول لبریز شده باشد، از ته دل برمی‌خیزد. صدارا خوب می‌شناختم. چه بسا شبهایی که درست هنگام نیمه شب، زمانی که همهٔ دنیا در خواب بود، از سینهٔ خودم برمی‌آمد، و با پژواک دهشتناک خود، ترسهای را که مراد در برگرفته بود، ژرفتر می‌کرد. گفتم که خوب می‌شناختمش. می‌دانستم که پیرمرد چه حس می‌کند و دلم برایش می‌سوخت، هر چند در دل می‌خندیدم. می‌دانستم که از هنگام شنیدن نخستین صدای جزئی، یعنی آن زمان که در بستر تکان خورده بود، بیدار مانده بود. از آن هنگام ترسها در درونش بر هم انباشته می‌شد. می‌کوشیده بود به خود بقبولاند که ترسش بی دلیل است، اما نمی‌توانست. به خودش می‌گفته بود: "چیزی نیست، صدای باد توی دودکش است؛ موشی است که روی زمین می‌دود، و یا "جیر جیرکی است که صدای بریده درآورده." آری، می‌کوشیده بود با این تصورات خودش را آرام کند.

با توجه به نمونه فوق، نکات زیر قابل ذکر است:

۱. مترجم ولو آن که بخواهد با روش تحت اللفظی، امانت را رعایت کند، و از برخی آزادیهای مجاز در تغییر بیان استفاده نکند، باز باید بر زبان فارسی تسلط داشته باشد.
۲. مترجم باید هم توان خود را بشناسد و هم توان حریف را. صرف علاقه کفایت نمی‌کند.
۳. مترجم باید آثار ادبی را بر حسب توان خود تقسیم بندی کند. ترجمه برخی متون ممکن است هرگز در توان او نباشد. ترجمه برخی متون را باید برای سالهای پختگی بگذارد.
۴. اخلاق مترجمی ایجاب می‌کند که مترجم، از پی کسب نام، نام بزرگی را ضایع نکند و چهره او را به قلم ضعیف خود مخدوش نکند. وقتی اثری ادبی ضایع و "دست خورده" شد، هم خواننده از نویسنده روگردان می‌شود و هم مترجم دیگری سراغ آن اثر نمی‌رود.

۲. تانگوی یک نفره

تانگوی یک نفره زندگی نامه آنتونی کویین است از زبان خود او. کتاب، بیانی صادقانه و لحن و زبانی صمیمی دارد. زبان صمیمی، زبان آشنای گفتگوهای روزمره است. نویسنده چنان می‌نویسد که گویی سخن می‌گوید. بدیهی است ترجمه کتاب وقتی اثری مشابه در خواننده می‌گذارد که زبانی نظیر زبان کتاب داشته باشد.

بسیاری از کسانی که تانگوی یک نفره را می‌خوانند، شاید عیبی در زبان آن نیابند، و اگر گاه به تعبیری غیر عادی برخوردند، آن را به حساب ترجمه بودن کتاب بگذارند و رد بشوند. این قبیل خواننده‌ها به چنین زبانی تصنعی خو گرفته‌اند و قبح آن را احساس نمی‌کنند، نهایت این که زبان روان فارسی و زبان پر سخته، و نامأنوس ناشی از ترجمه تحت اللفظی را دو زبان جدا از هم می‌دانند و هر

دو را به مثابه دو واقعیت می‌پذیرند.

تانگوی یک نفره تحت اللفظی ترجمه شده است. روشی که برای ترجمه این نوع کتاب هیچ ضرورت و مناسبتی ندارد. روش تحت اللفظی در بدترین صورت خود مترجم را وامی‌دارد تا معانی وسیع را در قالبهای محدود بریزد، در نتیجه جملات غالباً مبهم یا نامأنوس از آب درمی‌آید. مترجم باید فرهنگ مبدأ و فرهنگ خودی را کاملاً بشناسد. توان نویسندگی و خلاقیت زبانی داشته باشد، خود را به جای خواننده بگذارد و به خود جسارت بدهد و خود را از قالبها و تعبیر تحمیلی متن اصلی برهاند و به زبانی دست پیدا کند که مثل زبان متن اصلی روان و زیباست.

تحت اللفظی بودن ترجمه‌های فارسی شاید معلول دو عامل عمده باشد. عامل اول عاملی نظری است و آن این است که مترجم تصور می‌کند امانت در ترجمه یعنی انتقال لفظ به لفظ جملات نویسنده. عامل دوم عاملی عملی است و آن این است که مترجم چون به فارسی تسلط و در نویسندگی اعتماد به نفس ندارد، خود را هر چه بیشتر به ساختارها و شیوه‌های بیانی متن اصلی نزدیک می‌کند و حاصل همیشه نوشته‌ای است که، از جهت تأثیر کلی بر خواننده، بسیار با اصل آن تفاوت دارد. به قسمتی از ترجمه **تانگوی یک نفره** توجه کنید:

... بالاخره از دور تصویری با موهای قرمز رنگ و جامه‌ای به رنگ روشن وارد صحنه شد. ما در انتهای سالن و پشت سر مردم قرار داشتیم، اما احساس کردم سحر شده‌ام. سپس بانویی که بر روی سکو آمده بود دستانش را کاملاً باز کرد تا سکوت کامل را برقرار کند. نور اثر جادویی بر جامه او داشت. صفحات انجیل را ورق زد و یک صفحه را انتخاب نمود. هنگامی که آغاز به خواندن کرد، آوای بسیار نافذی داشت و گفت: "شکوه! شکوه! شکوه." احساس کردم از زمین برخاستم.

فریاد زدم: "شکوه." بدون فکر کردن، "شکوه." برای نخستین بار در زندگی‌م واقعاً احساس کردم تقدیس شده‌ام... او اجرا کننده‌ای با قدرت و اعجاب‌انگیز بود. بندگانش کاملاً مسحور او می‌شدند... برایم همانند اله بود، و کاملاً مسحورش شده بودم. او را با ستارگان معروف دیگر و نه با موعظه‌گران مقایسه می‌کنم. در مورد تأثیر فراوانش بر روی بینندگان و نه بر پیروانش صحبت می‌کنم. طرز صحبت کردن و لباس پوشیدنش را در نظر دارم. نه فقط آن چه را که می‌کنم... خانم مک فرسون اثر فوق العاده‌ای به من کرد.

(تانگوی یک نفره، صفحات ۷۷-۷۶)

هدف از نوشتن دو نقد فوق آن بود که توجه مترجمان عزیز را که زحمت بسیار می‌کنند به توانایی خود، به دشواری و ظرایف و اهمیت کار، و نیز به قدرت زبان فارسی در بیان مفاهیم جلب کنم: در ترجمه باید متواضع و افتاده بود. این تواضع نخست خود را در انتخاب کتاب نشان می‌دهد و در خلال کار مدام مترجم را به پرسیدن و تحقیق وامی‌دارد و سرانجام او را می‌دارد تا ترجمه را قبل از چاپ به دیگران بسپارد و به اصرار از آنها بخواهد که ترجمه را بخوانند و نظر بدهند. مترجم باید بداند که خواه ناخواه در تحول زبان فارسی نقش دارد و چه خوب است که این نقش، نقشی مثبت باشد. □